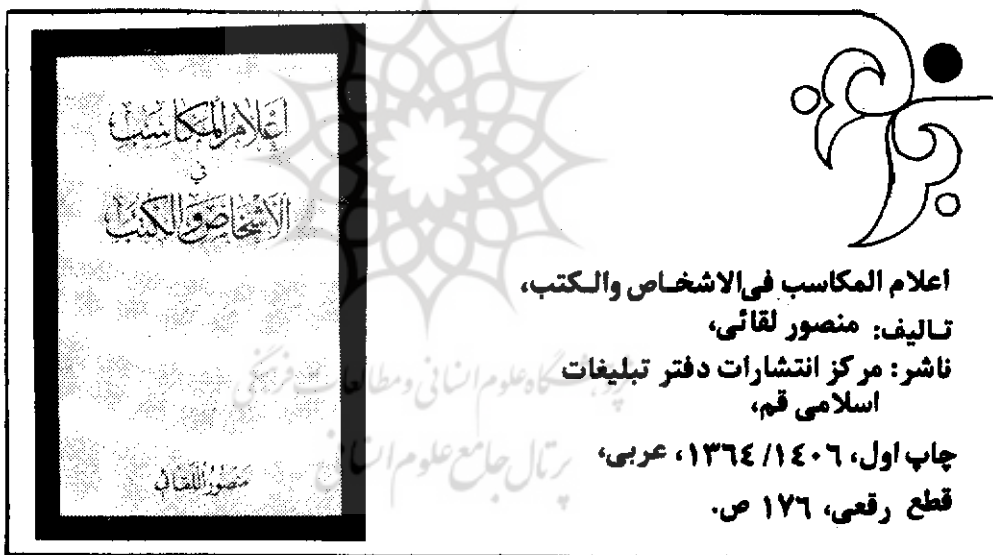


# بررسی « اعلام المكاسب »

رضا مختاری - علی اکبر زمانی نژاد



اعلام المكاسب فی الاشخاص والكتب،

تالیف: منصور لقانی،

ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات

اسلامی قم،

چاپ اول، ۱۴۰۶/۱۳۶۶، عربی،

قطع رقعی، ۱۷۶ ص.

یکی از جنبه‌ها و خصوصیات این اقیانوس موج فقه، فراوانی منابع و مأخذ آن است و تتبع و استقصای همه یا اکثر اقوال در مسائل مورد بحث، در جای جای آن به چشم می‌خورد. (۱) بطوری که شاید در یک صفحه آن نام بیش از بیست کتاب فقهی برده شده است و اطلاع یافتن بر چگونگی‌های منابع و مؤلفان و پدید آورندگان آنها، از بین کتابهای تراجم و رجال، منابع و مدارک متعدد و نیز فرصت زیادی را می‌طلبد که اکثر اساتید و طلاب نه آن مدارک را در اختیار دارند و نه فرصت مراجعه به آنها را. (۲)

تا اینکه فاضل محترم جناب آقای منصور لقانی با

کتاب «مکاسب» - مشتمل بر مکاسب محرمه، بیع نیارات - اثر فقیه بزرگوار و محقق ژرف اندیش، خاتم قهءاء، استاد الكل، مرحوم شیخ انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸ هـ ق) قدس الله سره القدوسی، یکی از تبرترین متون فقهی شیعه و بهترین و دقیقترین اب درسی حوزه‌های علوم دینی در زمینه دانش فقه ت. بررسی و ویژگیهای این کتاب و بیان عظمت آن، خور این مقال نیست و راقم این سطور را اهلیت آن تنها فقههای بزرگ و اندیشمند و کاوشگرند که قدر ن کتاب را می‌شناسند و به بزرگی آن واقفند، که هر را جز گوهری نتواند شناخت.



تحمل زحمت فراوان در پدید آوردن کتابی ارزنده در این باره، به نام (اعلام المكاسب فی الاشخاص والکتاب)، به زبان عربی، مشکل را حل کرده و کمکی بسزا به طلاب و اساتید نمودند و ناشر محترم نیز آن را بصورت جالب و زیبایی منتشر کرده است. در اینجا از مؤلف و ناشر قدردانی می‌کنیم و برایشان توفیق بیشتری آرزو مندیم.

«کتاب مذکور، تحقیقی است کوتاه و فشرده پیرامون نام کتابها و کسانی که به گونه‌ای در کتاب ارجمند (مکاسب)، از آنها یاد شده است. این اثر با مقدمه‌ای در چگونگی نگارش آن آغاز شده و با شرح حال کوتاهی از شیخ انصاری (ره) ادامه یافته است. آنگاه، رمزهای به کار رفته شده در مکاتب تبیین گشته و سپس شرح حال افراد، براساس حروف شروع شده است. در این کتاب اشخاص و اعلامی که با نامهای مختلف و عنوانهای گوناگون، در کتاب مکاسب از آنان یاد شده است با لقب مشهور آمده و بقیه به آن ارجاع شده است. پس از آن کتابها براساس حروف معرفی گردیده است. این کتاب با اختصاری که دارد مفید و خواندنی است و برای کسانی که آهنگ تعلیم و تعلم مکاسب را دارند لازم و سودمند خواهد بود.

مؤلف در پایان شرح حالها، شماری چند از منابع شرح حال افراد را یاد می‌کند تا جستجوگران برای کسب آگاهی بیشتر به آنها رجوع کنند.» (۳)

ولی با این همه، کتاب مذکور از کاستی و اشکال خالی و پیراسته نیست در این مورد، آنچه به ذهن نگارنده آمده بردو قسم است: ۱- اشتباهاتی که در منابع مورد استفاده نویسنده بوده و به کتاب هم راه یافته است، ۲- اشتباهاتی که نویسنده خود دچار آنها شده است. وما در این نوشته، قسمت اعظم آن را بررسی می‌کنیم، بدین امید که مورد توجه اهل دقت و نظر قرار گیرد.

### اشتباهات علمی و تاریخی

است: «شیخ در مکاسب اقوال و آراء اهل مذاها خمسه را ذکر کرده است.» (۴)

این مطلب صحیح نیست، زیرا مکاسب، مانند خلاصه شیخ و تذکره علامه، فقه مقارن و تطبیقی نیست، در مواردی بسیار نادر، اقوال فقهاء اربعه و سایر مذاهب را ذکر می‌کند و در مواردی هم که از آنها یاد شده نوعاً به استناد نقل قول از (خلاف)، یا (تذکره) بوده است.

۲- در ص ۱۵۹، نوشته‌اند: مدت تصنیف مسالک الافهام شهید ثانی نه ماه بوده است. این هم قطب صحیح نمی‌تواند باشد، زیرا شهید، مسالک را در هفت بخش تدوین کرده و تاریخ پایان یافتن بخش آخر آن ربیع‌الآخر سال (۹۶۴ هـ. ق) است و مرحوم شیخ آن بزرگ تهرانی (ره) در «الذریعه»، ج ۷۸/۲۰ می‌نویسد: «شهید از جزء اول مسالک در سوم رمضان سال (۹۵۱ هـ. ق) و از جزء چهارم آن جمادی‌الآخر سال (۹۶۳ هـ. ق) فراغت یافته است همچنین استاد معظم جناب آقای استادی در کتاب «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه حجتیه قم»، (ص ۸۴) می‌نویسد: «مسالک از سال (۹۵۱ هـ. ق) نوشته شده، و در یک نسخه خطی آن تاریخ پایان یافتن تألیف کتاب چهارشنبه سوم ماه رمضان سال (۹۵۱ هـ. ق) است. در برخی نسخه‌های دیگر، نیمه ماه رمضان همین سال (یاد شده است).»

و نیز از اجازه شهید به (شیخ تاج‌الدین فرزند شیخ هلال جزائری) استفاده می‌شود که در ربیع‌الاول سال (۹۶۴ هـ. ق) هم کاملاً تکمیل نبوده است. (۵) بنابراین، تألیف مسالک حداقل ۱۳ سال به طول انجامیده است.

۳- در ص ۱۵۰ درباره «قواعد» علامه می‌نویسد: «در سال (۶۹۳ هـ. ق) یا (۶۹۲ هـ. ق)»



صاحب کتاب «کفایه» و «ذخیره» است، که این مطلب را در «کفایه»<sup>(۸)</sup> خود (ص ۹۱) ذکر کرده است. در کتاب «ایصال الطالب» (۹) (ج ۹۱/۱۱) نیز به اینکه مراد، محقق سبزواری است تصریح شده است. همچنین مرحوم مامقانی<sup>(۹)</sup> در «تنقیح المقال» (ج ۸۵/۲، باب محمد اواخر جلد دوم) می نویسد: «قد کان یذکر شیخی ووالدی (قدس الله نفسه الزکیه) انه یعبر عن هذاالشیخ (یعنی محقق سبزواری) فی الاصول، بالفاضل السبزواری و فی الفقه بالفاضل الخراسانی، جری علیه اصطلاح ادباء العلماء.» با این همه، نویسنده «اعلام المکاسب»، تحت عنوان «الفاضل الخراسانی»، ترجمه محمدفاضل بن محمد مهدی مشهدی را آورده و پنداشته است که مراد شیخ، اوست، در صورتی که قطعاً چنین نیست و فاضل خراسانی- در اینجا همان محقق سبزواری است که در این کتاب زیر عنوان «السبزواری»، (ص ۵۹)، شرح حالش آمده است.

۵- در ص ۴۱، در شرح حال مرحوم احمد بن طاووس می نویسد: «هو اول من قسم الاخبار من الامامیه الی اقسامها الاربعه المشهوره و اقتصی اثره فی ذلک تلمیذه العلامة وسائر من تأخر عنه...» این مسأله مهم نیست و به درستی مشخص نیست که اولین کسی که اخبار را به چهار قسم تقسیم کرده ابن طاووس است یا شاگردش علامه حلی. استاد بزرگوار جناب آقای استادی در این باره پژوهشی عمیق کرده و مقاله ای تحقیقی و جامع نگاشته ولی به نتیجه قطعی نرسیده است، ایشان در اواخر آن مقاله می نویسد: «مطلبی که باقی ماند اینکه: آیا علامه حلی مؤسس این اصطلاح بوده و ابن داوود از او اخذ کرده است و یا مؤسس اصلی آن جمال الدین بن طاووس بوده و این هر دو که از شاگردان او بوده اند، از او اخذ نمودند؟»<sup>(۱۰)</sup>

۶- در ص ۶۰، در شرح حال سدیدالدین محمود حمصی نوشته اند: «... متوفی...» بعد از (۸۸۱)

یاض، از تألیف آن فراغت حاصل شده است.» ولی هر سه تاریخ غلط است و صحیح آن سال ۶۹۹ هـ. ق. است، زیرا، علامه<sup>(۱۰)</sup> در سال ۶۴۸ هـ. ق. متولد شده است، و در پایان قواعد می نویسد: «... آن کتاب را نوشتم... بعد از بلغت من العمر خمسین و دخلت فی عشرالستین (پنجاه سال من مام شده و به دهه شصت پا گذاشتم.» یعنی به نگام پایان یافتن تألیف قواعد، سن علامه حدود نجاویک بوده است (رک: اعیان الشیعه ج ۴/۵، ۴۰ لوئوه البحرین ص ۱۹۲، پانویس)، بنابراین تاریخ تراغ از آن می شود (سال ۶۹۹ هـ. ق.). (۶۹۹=۶۴۸+۵۱)، و در سال ۶۹۳ هـ. ق. یا ۶۹۲ هـ. ق.)، علامه چهل و پنج یا چهل و چهار ساله بوده و نیز ر سال (۷۲۰ هـ. ق.) هفتاد و دو ساله بوده است که بیچ کدام با تاریخی که در پایان قواعد ذکر کرده، تطبیق نمی کند.

بعلاوه در کتاب «فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه حجتیه قم» (ص ۷۵) آمده است: لامه در چهاردهم ذیحجه سال ۶۹۹ هـ. ق.)، قواعد ا به پایان برده، و تصریح شده به اینکه، گفته الذریعه ر این باره به پیروی کشف اللثام، نادرست است. همچنین علامه<sup>(۱۱)</sup> خود در پایان جزء اول قواعد، ر آخر کتاب «الوصایا» می نویسد: «مصنف از تصنیف بن جزء در شب نهم ماه رمضان سال ۶۹۹ هـ. ق.) ارغ شد.» (ایضاح الفوائد) (ج ۶۴۸/۲)، و این بهترین لیل است بر اینکه سال ۶۹۳ هـ. ق.) یا ۶۹۲ هـ. ق.)، طعماً تاریخ پایان یافتن قواعد نیست.

۴- شیخ انصاری<sup>(۱۲)</sup> در یکی از مسائل خیار مجلس، می گوید: «... خلافاً للمحکی فی التحریر بن القول بالعدم واستقر به فخرالدین وماله الیه المحقق اردبیلی والفاضل الخراسانی و...»<sup>(۱۳)</sup>، شیخ این سمت را از «مفتاح الکرامه»<sup>(۱۴)</sup> (ج ۵۴۵/۴)، نقل کرده مرادش از فاضل خراسانی، مرحوم محقق سبزواری،



۵- (ق.) «استاد محقق، آقا موسی شبیری زنجانی، در مقاله‌ای تحت عنوان «فهرست منتجب‌الدین» ثابت کرده‌اند که شیخ محمود حمصی تا سال ۵۸۸ هـ. (ق) یا (۵۸۷ هـ. ق) قطعاً حیات داشته است و بنا به قول ابن حجر در «لسان‌المیزان» (ج ۳۱۷/۵)، وفات او بعد از سال (۶۰۰ هـ. ق) بوده است،<sup>(۱۱)</sup> بنا براین باید گفت: متوفای بعد از (۵۸۷ هـ. ق)، هر چند قول ابن حجر در «لسان‌المیزان» مخدوش گردد و پذیرفته نشود.

۷- اکثر مطالب صفحه ۴۴ اشتباه است و مطلب بر مؤلف خلط شده است. اینک عین مطالب این صفحه و سپس اشتباه آن را ذکر می‌کنیم:

«بعض من قارب عصرنا: قال الشهیدی (قده) فی «هدیه الطالب»: الظاهرانه صاحب المقابیس، والسید محمد کلانتر فی مکاسبه: هو الشیخ الکبیر کاشف‌الغطاء، لکن التحقیق ان المراد به هو الشیخ اسدالله التستری المتوفی سنه ۱۲۳۷ صاحب «مقابیس الانوار و نفائس الاسرار فی احکام النبی المختار و عترته الاطهار علیهم السلام». لان «المقابیس» الذی ذکره الشهیدی اما ان یکون المراد به «المقابیس فی اصول الفقه» للحاج میرزا ابی طالب بن الحاج میرزا ابی القاسم الموسوی الزنجانی المتوفی سنه ۱۳۲۹، او «مقابیس الاصول فی المحاکمه بین القوانین والفصول» للسید عبدالصمد بن احمد الموسوی الجزائرئی التستری النجفی المتوفی سنه ۱۳۳۷. و کلاهما بعید کل البعد عن مراد شیخنا الانصاری. هذا، ثم ذکره شیخنا الانصاری فی شرائط المتعاقدين بقوله: «واعلم انه ذکر بعض المحققین ممن عاصرناه کلاما فی هذا السقام والشهیدی (ره) قائل ایضا بانہ صاحب المقابیس وهو ایضا سهو من طفیان قلمه. فمن اراد صدق قولنا فلیراجع کتابه «المقابیس» اول کتاب السبع وایضا

این که گفته‌اند: مراد از «بعض من قارب عصرنا» و «بعض المحققین ممن عاصرناه»، محقق تستری صاحب «مقابیس» است، صحیح است و مرحوم شهیدی هم همین را فرموده، یعنی گفته، مراد صاحب «مقابیس» است.

اولاً: پنداشته که صاحب مقابیس، کس دیگری است غیر از صاحب مقابیس، و حال آنکه هموست و این کتاب را هم «مقابیس» می‌گویند، هم «مقابیس» و احیاناً مقابیس: - که ظاهراً نام اخیر اشتباه است پس مرحوم شهیدی در این دو مورد اشتباه نکرده و اشکال نویسنده بی وجه است.

ثانیاً: نوشته‌اند: «ممکن است مراد مرحوم شهیدی از صاحب مقابیس، حاج میرزا ابوطالب زنجانی صاحب «المقابیس فی اصول الفقه» متوفای به سال (۱۳۲۹ هـ. ق) یا سید عبدالصمد تستری صاحب «مقابیس الاصول: متوفای به سال (۱۳۳۷ هـ. ق) باشد و کلاهما بعید کل البعد عن مراد شیخنا الانصاری. این سخن نه تنها بعید است، بلکه باید گفت ابداً چنین احتمالی وجود ندارد. و قطعاً مراد شهیدی (ره) آن دو بزرگوار نبوده است، زیرا آنان، جهت زمان از شیخ متأخرند.

بعلاوه، مرحوم شهیدی در مورد دوم تصریح کرده به اینکه: صاحب مقابیس این مطلب را در شرح سوم از شروط متعاقدين گفته است: «هو صاحب المقابیس (ره) ذکره فی ثالث شروط المتعاقدين. (۱۲) با این همه، نویسنده توجه نداشته که مقابیس و مقابیس، یک کتاب است نه دو کتاب و در نتیجه خود را به زحمت انداخته، و یک صفحه را از مطالب نادرست پر کرده است.

۸- در ص ۵۱، تولد ابوالصلاح حلبی را به سال (۴۴۷ هـ. ق) ذکر کرده، که قطعاً اشتباه است.

رک: «کیهان اندیشه» شماره ۳، مقاله «نگاهی



۱۲- در همان ص نیز می نویسد: «شهید شرح لمعه را در مدت ۶ ماه و ۶ روز نوشته است.» این نیز قطعاً بی اساس است، زیرا همان طور که در پایان جلد اول و دوم شرح لمعه آمده، تاریخ پایان یافتن جلد اول، ماه جمادى الاخر سال (۹۵۶ هـ ق.) و جلد دوم، جمادى الاولى سال (۹۵۷ هـ ق.) است، بنابراین، تنها تألیف جلد دوم حدود یکسال به طول انجامیده است.

۱۳- در ص ۶۸، نوشته اند: «... شهید ثانی در سال (۹۶۵ هـ ق.) مشغول تألیف شرح لمعه بود.» این نیز قطعاً اشتباه است، زیرا چنانکه یاد شه، تألیف شرح لمعه در سال (۹۵۷ هـ ق.) یعنی ۸ سال پیش از تاریخ مذکور به پایان رسیده است.

۱۴- در ص ۶۹، نوشته اند: «شیخ طوسی در

خراسان متولد شده.»

این هم بی وجه است و هیچ دلیلی در دست نیست که شیخ در خراسان متولد شده باشد. رک: «کیهان اندیشه» شماره ۳، مقاله «نگاهی به کتاب فقهای نامدار شیعه»، ص ۷۷، بند ۱۷.

۱۵- در ص ۷۹ نوشته اند: «خواجۀ طوسی نزد علامه، علم فقه را آموخته است.»

این موضوع نیز اشتباه است و خواجۀ نزد علامه، شاگردی نکرده است، اثبات این مطلب را، اینجا مجال نیست و فرصتی دیگر و مقالهای جداگانه می طلبد.

۱۶- در ص ۶۷ نوشته اند: «پدر شهید ثانی، شیخ نورالدین معروف به ابن الحجه یا ابن الحاجه است.»

گرچه برخی مانند صاحب «روضات (۱۵) (ج ۳/۳۵۳)، و مرحوم نوری در «مستدرک» (ج ۳/۴۲۵)

و به پیروی از او مرحوم محدث قمی (ره) فرموده اند: پدر شهید معروف به ابن الحجه یا ابن الحاجه بوده

است، ولی از اجازات و نوشته های شهید ثانی و برخی شاگردان و اساتیدش استفاده می شود که شهید خود

به این لقب مشهور بوده است و دلیلی بر اینکه پدر او

۹- در همان ص، در شرح حال ابوالصلاح حلبی ویسد: «وكان الخليل (على نبينا وآله و عليه السلام) يحلب غنمه ويتصدق بلبنها يوم الجمعة.»

انسان با خواندن این سطر، از خود می پرسد، چه ربطی به شرح حال ابوالصلاح حلبی دارد؟! تا پس از مراجعه به منابع، روشن گردید که در وجه یه حلب گفته اند: نزول حضرت ابراهیم (ع) آنجا و در روزهای جمعه گوسفندان خود را می دوشید و در آن روزها به فقراء صدقه می داد، فقرا هم که منتظرند از حضرت شیر بگیرند، وقتی حضرت ابراهیم (ع) شروع می کرد به دوشیدن، می گفتند: «ب»، یعنی، دوشید. از این جهت، آن شهر به حلب یف شده است. (۱۳)

در اینجا نویسنده بدون توجه، مطلب را تقطیع کرده، برخی از آن را آورده و برخی را ساقط کرده، و در نتیجه موضوع بی ربط از آب درآمده است.

۱۰- در ص ۶۷، در شرح حال شهید ثانی ویسد: «او اولین کس از امامیه است که در علم به کتاب نوشته است.» این نیز اشتباه است، رک: «نظری به ترجمه های فارسی منیه المرید» که ناالله چاپ خواهد شد.

۱۱- در همان صفحه نوشته اند: «اولین تألیف بد «روض» و آخرین تألیف او «روضه» است.

این سخن نیز نادرست است زیرا: نه روضه ین تألیف اوست، نه روض اولین آنها. رک: مقاله لری به ترجمه های فارسی منیه المرید.»

یک دلیل قطعی بر این که روض الجنان اولین یف شهید نیست، این است که در روض الجنان (۱۴)

بحث نماز قضا و فروعات آن (ص ۳۵۷) می نویسد:

وقد افردنا لتحقيق هذه المسأله رساله مفرده من ها وقف علیها. «از این جمله صریحا استفاده شود که روض اولین نوشته او نیست و مؤلف رساله



ظاهرا منشاء سخن مرحوم نوری و صاحب روضات همین اجازات بوده که از آنها اشتباه برداشت شده است. بملاوه «اعیان الشیعه» (ج ۱۶) (ج ۱۴۳/۷)، «لواء لؤة البحرين» (ص ۲۸)، «شهداء الفضیله» (ص ۱۳۲)، «ریاض العلماء» (ج ۳۶۵/۲) و «قصص العلماء» (۱۷) (ص ۲۴۹) و «معجم المؤلفین» (ج ۱۴۷/۴ و ج ۱۲/۷)، و «تحفه المعالم فی شرح خطبه المعالم» (ج ۱۳۹/۱) گفتاوند که خود شهید معروف به ابن حجه بوده است. اینک، مواردی از اجازات که در آنها از شهید با عنوان ابن حجه یا ابن حجه یاد شده، ذکر می شود تا مسأله روشنتر گردد:

۱- «بحار الانوار» (ج ۱۰۸/۱۲۹): «... الشیخ السعید المحقق الشهید زین المله والیدین عرف بابن الحجه».

۲- بحار الانوار (ج ۱۰۸/۱۷۱): «... زین الدین بن علی بن احمد شهر بابن الحجه».

۳- بحار الانوار (ج ۱۰۸/۱۳۶): «... و کتب افقر العباد زین الدین علی الشهیر بابن الحجه».

۴- بحار الانوار (ج ۱۰۸/۱۸۶): «... زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی شهر بابن الحجه».

۵- بحار الانوار (ج ۱۰۸/۱۸۲): «... الشیخ زین الدین بن احمد الشهیر بابن الحجه».

۶- بحار الانوار (ج ۱۰۸/۱۸۶): «... الشیخ زین الدین بن احمد شهر بابن الحجه».

۷- بحار الانوار (ج ۱۱۰/۴۹): «... و کتب افقر العباد زین الدین بن علی الشهیر بابن الحجه».

۸- بحار الانوار (ج ۱۱۰/۵۱): «... زین الدین بن علی الشهیر بابن الحجه».

از این موارد، بجز مورد هفتم و هشتم و سوم، همه صریح است در اینکه ابن الحجه یا ابن الحجه خود شهید است نه پدرش و آن سه مورد هم گرچه صراحت ندارد ولی ظاهرش همین است که به قرینه آن پنج مورد، حمل بر همانها می شود.

۱۷- در ص ۱۰۷، یکی از تألیفات مفید ثانی (فرزند شیخ طوسی) را «امالی» می داند، که صحیح نیست؛ زیرا ایشان کتابی به نام «امال» ندارد. در کتاب...

«کیهان اندیشه» شماره ۳، مقاله «نگاهی به کفهای نامدار شیعه» ص ۸۲، بند ۸۲.

۱۸- در ص ۱۵۴، به نقل از شیخ حرعاه تألیف لمعه را در زندان دانسته است، که صحیح نیست. رک: «کیهان اندیشه» شماره ۴ مقاله «پژوه در زندگی شهید اول».

۱۹- در ص ۱۳۷، «دروس» شهید اول را طور معرفی کرده: «مختصر فی الفقه علی ط الفتوی». براهل فن روشن است که دروس کتاب استدلالی است- منتها نه در حد گسترده و مفصل مانند کتاب فتوای «نهایه» شیخ طوسی، و رسا عملیه امروزی نیست.

۲۰- در ص ۸۰ درباره سیدمرتضی می نویسد: «... خلف من الاموال و الاملاک مایتجاوز عن الو حتی قیل: کانت له قری کثیره یبلغ عددها ثمان قریه، کانت واقعہ بین بغداد و کربلا. «این مط افسانه‌ای بیش نیست و واقعیت ندارد و احتمالاً سا و پرداخته دشمنان است. رک: «مفاخر اسلام» (۱۸) ۲۹۰/۳-۲۹۱».

۲۱- در ص ۲۶، می نویسد: «... شی منتجب الدین بعد از سال ۵۸۵ هـ (ق) درگذ است».

استاد محقق، آقاموسی شبیری خاقانی، در «فهرست منتجب الدین» که پیشتر از آن یاد شد، کرده که منتجب الدین تا سال (۶۰۰ هـ ق) زنده است. همچنین رک: «فهرست منتجب الدین» ص مقدمه. بنابراین باید گفت: یا در سال (۶۰۰ هـ ق) بعد از آن، در گذشته است.

۲۲- در ص ۱۰۷، می نویسد: «تألیفات ثانی عبارتند از ۱- شرح نهایه، ۲- الامالی... المرشد الی سبیل المتعبد (ظ: التعبد)».

گرچه برخی پنداشته‌اند که، شرح نهی والمرشد الی سبیل المتعبد، دو کتاب است، ولی پژوهشگر و کتاب شناس بزرگ معاصر مرحوم شیخ بزرگ تهرانی می نویسد: شرح نهایه همان «المرشد است و این دو عنوان نام یک کتاب است: ۱- الذ...



جواهر با عنوان «شیخنا المعاصر» هم یاد کرده است، نمونه: مکاسب ص ۶: «...وتبعه علی ذلك شیخنا المعاصر» که منظورش صاحب جواهر است که در جواهر (۱۹) (ج ۸/۲۲) چنین مطلبی فرموده است: «اما المرتد عن فطره فالمتجه عدم جواز الستکسب به...»

۲۵- از ص ۷۷، استفاده میشود که نویسنده، طبرسی صاحب «مجمع البیان» را منسوب به طبرستان می داند که این هم اشتباه است. در کتاب ارزنده «طبرسی و مجمع البیان» ثابت شده که طبرسی منسوب به «تفرش» امروزی است که آن زمان «طبرس» خوانده می شده است. رک: «طبرسی و مجمع البیان» (۲۰) (ج ۱۶۷/۱-۱۸۷)، «کیهان فرهنگی» سال دوم شماره ۸، گفتگو با دکتر حسین کریمان.

۲۶- در ص ۱۰۹، کتاب «اجوبة المسائل المهنائیه» را، یکی از مؤلفات سیدمهنّا قلمداد کرده، در صورتی که «اجوبه» نوشته علامه حلی است نه سیدمهنّا. و اصلاً عبارت شیخ در مکاسب (ص ۱۰) س ۲) صریح در این است: «...وهوالذی صرح به العلامة فی اجوبة المسائل المهنائیه.»

۲۷- در ص ۱۴۳ می نویسد: «شرح فصوص الیاقوت، ذکره شیخنا العلامة الانصاری فی مبحث التنجیم فی المکاسب ص ۲۷، س ۱۵، والظاهر زیاده کلمه «فص» لانی مع ما بذلت جهدی لم اجد کتاباً بهذا الاسم للعلامة و غیره...» و کتاب العلامة فی شرح الیاقوت، يعرف «انوار الملکوت» فی شرح الیاقوت لابراهیم النوبختی فی الکلام. کذا صاحب الروضات ذکر کتاب العلامة باسم «انوار الملکوت» فی شرح فصوص الیاقوت»، ولم اعرف وجهه.»

علامه حلی خود در «خلاصه» (ص ۴۶) از این کتاب با عنوان «انوار الملکوت فی شرح فصوص الیاقوت» یاد می کند، نیز، علامه سیدحسن موسوی خراسان، در مقدمه «الفن» (حاج نجف، سال ۱۳۸۸ هـ.ق.) ص

سلف الشیخ ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن بسی، اسمه «المرشد الی سبیل التبعده».

۲- الذریعه (ج ۳۰۵/۲۰): «المرشد الی سبیل بد» شرح «نهایه» الشیخ الطائفة الطوسی، لولده یح ابی علی... ذکره فی معالم العلماء.

۳- رساله «حیة الشیخ الطوسی» (مطبوع غاز تفسیر «تبیان»، ج ۱/ات): ترک الشیخ ابوعلی قیمة و اسفاراً مهمه، عرفنا منها: شرح النهایه... و ه المرشد الی سبیل التبعده...

۲۳- درص ۱۰۷ در شرح حال مفید ثانی، تاریخ و درگذشت او ذکر نشده و جای آن، به علت بول بودن- نقطه گذاشته است حال آن که نقین از روی قرائن و امارات، تاریخ تولد و وفات ربیبی او را به دست آورده اند و گفته اند او تقریباً حدود سال (۴۳۰ هـ ق) متولد و بعد از سال های (۵۱۱ هـ ق) در گذشته است. رک: کتاب «نگاهی به فقهی شیخ طوسی»، و رساله «حیاه شیخ الطوسی» (تبیان ج ۱/ا-خ).

همچنین در موارد بسیار دیگری از این قبیل، سنده زحمت تحقیق به خود نداده، منابع را بررسی نده و به جای تاریخ تولد و وفات شخصیتها- به امت مجهول بودن- نقطه گذاشته اند که در این ل، از بیم تطویل، از ذکر سایر موارد چشم پوشی شود.

۲۴- درص ۱۰۵، در شرح حال صاحب اهرمی نویسد: «واما الشیخ الاعظم الانصاری لم ن معدوداً من تلامیذه وانما یحضر درسه فی خرایامه تیمنالا حضور التلمیذ المستفید، و لذا کان رعه فی کتبه ببعض المعاصرین، لا اکثر.»

اینکه نوشته اند: شیخ از صاحب جواهر- چون گرد مستفیدش نبوده- به عنوان «بعض المعاصرین» می کند، لا اکثر، قطعاً نادرست، و مطلبی

لابی علی سینا، وبعض التذکره فی الهيئة تصنیف  
رحمه الله، ثم ادرکه الموت المحتوم قدس ال  
روحه.» (۲۳)

در این عبارت سخنی از تحصیل علم کلام  
مرحوم خواجه<sup>(ه)</sup> به میان نیآورده و از آن چنین استف  
می شود که علامه نزد او الهیات شفا، و بخشی از ع  
هیئت را خوانده است نه علم کلام را.

۳۲- در ص ۱۶۱، کتابی را معرفی می کنند  
نام «مفاخر العلیه فی فقه الامامیه»، تألیف شیخ مح  
ابراهیم بن حاج عبدالمجید شیرازی، در صورتی  
نام چنین کتابی اصلا در مکاسب نیامده، زی

همان طور که در ص ۱۴۶ نوشته اند، مرحوم ابوالفض  
صابونی، کتابی نوشته به نام «الفاخر» و در مکاس  
نام همین کتاب آمده است و چون در برخی موا  
نساخ اشتباها «فاخر» را «مفاخر» نوشته اند، نویسن  
به اشتباه افتاده، یک جا کتاب فاخر را معرفی کن  
(ص ۱۴۶) و در جای دیگر مفاخر را (ص ۱۶۱).

دلیل این امر- افزون بر برخی قرائن دیگر-  
است که در مکاسب (ص ۳۴۷، رساله مواسا  
ومضایقه) چنین آمده است: «وعن الجعفر صاحب  
«المفاخر» المعروف فی کتب الرجال بابی السلف  
الصابونی الذی یروی عنه الشیخ...»، و در ص ۵۶

چنین: «ومنها ما عن الجعفر فی کتاب المفاخر  
وهمان طور که ملاحظه می کنید در این سه مورد،  
نام مؤلف، یعنی جعفر که همان ابوالفضل صابو  
است تصریح شده، بنابراین در مورد اول که «مفاخر  
آمده بود، از اشتباه نساخ است و صحیح آن هـ  
«فاخر» است.

۳- در ص ۳۸، می نویسد: «ابوطالب الحسینی  
(۱۲۶۶-۰۰۰)

السید ابوطالب بن عبدالمطلب الحسینی  
الهمدانی، النجفی، کان سیدا جلیلا، عالما، فاض  
بارعا، فم الفقه والاصول، من تلامذة صاحب الجوا

۴۰، ضمن برشمردن تألیفات علامه، از کتاب  
مورد بحث به عنوان «انوارالملکوت فی شرح فـص  
المیاقوت» یاد می کند، بنابراین باید در این باره پژوهش  
افزونتری صورت پذیرد تا حقیقت امر روشن گردد.

۲۸- در ص ۲۷، تاریخ در گذشت مرحوم ابن  
داوود حلی را، سال (۷۴۰هـ ق) دانسته است. ولی  
دلیلی بر آن در دست نیست، آنچه مسلم است اینکه ابن  
داوود تا سال (۷۰۷هـ ق) زنده بوده است. رک «رجال

ابن داوود» (۲۱) (ص ۲۴)، «مفاخراسلام» (۲۲) ج  
۲۹۲/۴ نگارنده نیز این مطلب را در مقاله مفاخراسلام  
آورده است که بزودی چاپ خواهد شد.

۲۹- در ص ۱۵۹ در معرفی کتاب «المسائل  
العزیه» تألیف محقق حلی می نویسد: «وهی عشرة  
مسائل کتبها لعزالدین عبدالعزیز». این سخن اشتباه  
است زیرا «مسائل عزیه» پاسخ نه سؤال است نه ده  
سؤال. نیز در کتاب «یکصدوشصت نسخه از یک

کتابخانه شخصی»، تألیف استادبزرگوار جناب آقای  
استادی (ص ۶۹)، که در آن نسخه خطی کتاب  
«مسائل عزیه» معرفی شده، هر نه سؤال عزالدین  
آمده و تصریح شده است سخن الذریعه مبنی بر اینکه

کتاب در پاسخ ده سؤال عزالدین عبدالعزیز است،  
اشتباه است.

۳۰- نویسنده در ص ۱۲۰، کتاب «وسائل»  
محقق اعرجی را معرفی کرده است، در صورتیکه هیچ  
جای مکاسب (مکاسب محرمة، بیع وخیارات)، دیده  
نشده نامی از این کتاب به میان آمده باشد و مراد شیخ  
از «وسائل»، همان وسائل الشیعه معروف شیخ حر  
عاملی است.

۳۱- در ص ۷۹، در شرح حال علامه حلی  
می نویسد: «... وقرأ علی سلطان المحققین الخواجه  
نصیر الدین الطوسی فی الکلام وغیره من العقلیات.»  
حال آنکه علامه حلی در اجازهاش به بنی زهره  
در این باره می نویسد: «... قرات علیه المات الشفا



بیع السمک فی الماء و الطیر فی الهواء.»

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شیخ این مطلب را از کتاب دیگری حکایت کرده و حکایت‌کننده صاحب جواهر است در جواهر (ج ۲۲/۲۸۷-۳۸۷) و عبارتش این است: «والغرر ما فیہ الخطر، قاله فی الصحاح و المصباح و الاساس و المغرب و «المجمل» و... فیوافق ما تقدم فی الصحاح و المجمل و المغرب و مجمع البحرين من تمثیل بیع الغرر، بیع السمک فی الماء و الطیر فی الهواء.» همان‌طور که گذشت در مکاسب «جمل» آمده، و در جواهر که منبع آن است، «مجمل» و مجمل کتابی است ارزنده در لغت از ابن‌فارس مؤلف «مقائیس اللغه» (۲۵)

اکنون می‌گوئیم که قطعاً در مکاسب «جمل» از اشتباه نساخ است و صحیح همان مجمل است، زیرا، اولاً، آن دو کتابی که نویسنده به نام الجمل معرفی کرده هر دو کتاب نحوی هستند نه لغوی و ربطی با اینجا ندارند. ثانیاً: در جواهر که مأخذ نقل شیخ است، مجمل آمده (جواهر، چاپ قدیم و جدید هر دو ملاحظه شد، در هر دو مجمل ضبط است.) ثالثاً: در کتاب دیگر ابن‌فارس یعنی، «مقائیس اللغه» (ج ۴/۳۸۱)، غرر، عیناً همین‌گونه تفسیر شده است.

مؤلف در صفحه ۱۵۵، در معرفی «مجمع البحرين»، عبارات الذریعه را که نوشته است: «... واستخرجه غالباً من الصحاح و القاموس و النهایه و المجمل»، تحریف و اصلاح کرده و به جای «المجمل»، «المجمل» آورده است!

در صورتی که مؤلف «مجمع البحرين» خود در مقدمه آن کتاب می‌نویسد: «... و لما صنف فی ایضاح غیر الاحادیث المنسوبه الی الال کتب متعدده... و ظفرت هناك و هنالك بعدد عدید من الکتب اللغویه کصحاح الجوهری و الغریبین للهروری، و الدرالنثیر، و نهایه ابن الاثیر، و شمس‌العلوم و القاموس و مجمع المانوس و فائق اللغه و اساسها و «المجمل» من

شیخ محمد حسن النجفی. له مصنفات، منها: لمواهب العلویه فی شرح احکام النبویه» شرح علی نرائع، خرج منه کتاب الطهاره، و کتاب فی اصول فقه فی المجلدین، و «ترجمه نجاه العباد» بالفارسیه بیر ذلک. توفی قبل وفاه استاذہ صاحب الجواهر نجف الاشرف بستة اشهر.»

چنانکه ملاحظه می‌کنید، این ابوطالب حسینی نویسنده معرفی کرده از شاگردان صاحب جواهر ز علمای قرن سیزدهم هجری است، در صورتیکه آن و طالب حسینی که نامش در «مکاسب» آمده از مای قرن هفتم یا قبل از آن است و از سید بن اووس متوفای به سال (۶۶۴ هـ ق) از جهت زمان لموتر است. دلیل این ادعا- علاوه بر برخی دلائل بگر- سخن مرحوم شیخ است در مکاسب، (ص ۳۵، رساله مواسعه و مضایقه): «ومنها ما رواه فی بحار عن السید بن طاووس فی رساله... ومنها ما عن سید ایضا فی رساله المواسعه عن «امالی» السید ابی الب حسینی باسناده...»

همچنین مرحوم شیخ آقا بزرگ در الذریعه (ج ۲/۳۱۲) در معرفی امالی سید ابوطالب حسینی می‌نویسد: «۱۲۴۲: «الامالی» فی الاخبار للسید یطالب علی بن الحسین الحسینی، ما ینقل عنه ذلک السید رضی الدین علی بن طاووس بعض حادیث المواسعه فی کتابه «غیاث سلطان الوری».

۳۴- در ص ۱۳۴، دو کتاب را، به نامهای «جمل الاعراب» از خلیل بن احمد، و «الجمل کبیره» فی النحو، از عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی حوی، معرفی کرده است، در صورتیکه در مکاسب از بیج یک از این دو کتاب، نامی برده نشده است.

توضیح اینکه: در مکاسب (ص ۱۸۵)، در بحث معنی «غرر» آمده است: «... وقد حکى ایضا عن لاس و المصباح و المغرب و «الجمل» و المجمع، فیسیر الغرر بالخطر، ممثلاً له فی الثلاثة الاخیره

اجناسها، و المغرب و الخریب و شرح نهج العجیب و  
نوعوها من الكتب المرضیه...»

مجمع البهرین، چاپ قدیم و جدید هر دو  
ملاحظه شد، در هر دو «المجمل» آمده است.

۳۵- در ص ۱۵۴ می نویسد: «۸۲- کنز الفوائد  
فی شرح «ارشاد الاذهان» للعلامة الحلی، الفه  
المقدس الاردبیلی احمد بن محمد، و هوشح مزج فیہ  
ذکر الادلة و الاقول علی وجه الایجاز.»

اولاً: چنین کتابی جزء منابع مکاسب نیست و  
قطعاً هر جا «کنز الفوائد» آمده، منظور غیر این کتاب  
است. ثانیاً: در اینجا مؤلف اشتباه بزرگی مرتکب شده  
است و آن اینکه، این چند سطر، مانند بیشتر مطالب  
بخش معرفی کتب، بدون مآخذ از الذریعه (ج  
۱۸/۱۶۲-۱۶۳) است و اصل عبارت الذریعه چنین  
است: «۱۱۹۶: «کنز الفوائد» فی شرح «ارشاد  
الاذهان» للعلامة الحلی الفه المؤمن الاردبیلی، و هو  
شرح مزج فیہ ذکر الادلة و الاقول علی شرح  
الایجاز... یوجد مجلد الطهارة و مجلد الصلاة منه فی  
خزانة كتب الحاج ميرزا باقر القاضي الطباطبائي  
التبريزي المعاصر، ليس فیهما تاریخ ابدأ قلم یعلم عصر  
الشارح.»

چنانکه ملاحظه می کنید، الذریعه، این کتاب را  
به مقدس اردبیلی نسبت نداده بلکه فرموده: تألیف  
مؤمن اردبیلی است در حالیکه نویسنده پنداشته مؤمن  
اردبیلی همان مقدس اردبیلی است و در آخر عبارت  
الذریعه دقت نکرده که می گوید: عصر مؤلف این کتاب  
معلوم نیست.

۳۶- در ص ۱۰۶ می نویسد: «مراد از مشایخ  
ثلاثة، شیخ مفید و علم الهدی و شیخ طوسی است»، در  
صورتیکه همیشه مراد از مشایخ ثلاثة این سه بزرگوار  
نیست، بلکه گاهی منظور، کلینی و صدوق و شیخ  
طوسی است، از جمله در ص ۱۷۴، مکاسب، س ۳ از

برای آگاهی بیشتر رک: «مقابس» (ص ۲۰): «...  
واعبر بالمشایخ فی الروایة عن المحمد بن السلا...  
(: کلینی، صدوق و شیخ) و فی الفتوی عن الشیخ و المفید  
و المرتضی، و بالثلاثة عنهم ایضاً.»

۳۷- با اینکه نشر کتاب زیبا است گهگاهی  
اشتباهات ادبی و دستوری هم در آن به چشم  
می خورد، از جمله در ص ۱۴۵ که می نویسد  
«اورد فی کل باب احادیث من الائمة (ک)». «که صحیح آ  
«احادیث» است، زیرا احادیث غیر منصرف است  
و تنوین نمی پذیرد، در قرآن شریف هم غیر منصرف  
استعمال شده مانند: «وجعلناهم احادیث» (سور،  
مؤمنون، آیه ۰۴۴)

۳۸- در ص ۶۰ در شرح حال مسرحون  
سدید الدین حمصی می خوانیم: «والحمصی نسبة الی  
حمص بکسر الحاء البلد المعروف بالشامات الواقع بیر  
حلب و دمشق.»

این هم اشتباه است و حمصی منسوب به  
«حمص» به معنای نخود است. در این باره در کتاب  
«مفاخر اسلام» (ج ۲۸/۴) چنین آمده است: «... شیخ  
منتجب الدین گفته است: گویند وی نخود فروش بود  
روزی با فقیهی بر سر معامله نخود گفتگوش بالا  
گرفت و همین باعث شد که نخود فروشی را ترک گوید  
و به کسب علم اشتغال ورزد، آن موقع وی پنجاه سال  
داشت ولی در اندک زمانی در علوم مهارت یافت تا  
جایی که از مبرزترین دانشمندان زمان خود گردید  
چنانکه ملاحظه می شود، مطابق این نقل شیخ  
منتجب الدین رازی که خود شاگرد حمصی بوده، و جد

تسمیه حمصی را این می داند که وی قبلاً به  
نخود فروشی اشتغال داشته و چون نخود را به عربی  
«حمص» (به کسر حاء و تشدید میم و صاد بی نقطه)  
می گویند، لذا بدون هیچ گونه تردید، لفظ صحیح آن  
«حمصی» است. «گرچه در این سخن مفاخر اسلام



وحدود یک قرن پس از او وفات یافته- در کتاب «الدرر الکامنه» (ج ۳۶۸/۴) وفات او را به سال ۷۵۴ ذکر کرده است. و این تاریخ بظاهر صحیح می نماید، زیرا محدث قمی<sup>(۵)</sup> در فوائد الرضویه (ص ۶۸۸) می نویسد: «شهید اول از سید مهنا روایت می کند.» و با توجه به اینکه شهید متولد ۷۳۴ است اگر فرض کنیم حدود ۱۷ سالگی از او اجازه گرفته باشد- چنانکه از فخرالمحققین در همین سن اجازه گرفته در نتیجه تاریخ اجازه سال ۷۵۱ خواهد بود و با کلام عسقلانی هم که وفات او را به سال ۷۵۴ دانسته، نه تنها منافات ندارد، بلکه بآن تائید خواهد شد.

با این مقدمات به نظر می رسد که او متوفای ۷۵۴- یا لا اقل پس از ۷۵۰ (ونه پس از ۷۲۰)- است و باید در سایر کتب تراجم اهل سنت نیز غور شود تا اطلاعات بیشتری به دست آید.

۴۲- در ص ۳۲، در شرح حال رضی الدین علی بن طاووس، تعدادی از تصانیف او را بر شمرده و اولین کتابی که از سید دانسته و نام برده، «ربیع الشیعه» است در صورتی که قطعاً ابن طاووس کتابی به نام «ربیع الشیعه» ندارد و ربیع الشیعه همان کتاب «اعلام الوری» طبرسی است. در این باره در کتاب مفاخر اسلام (ج ۷۴/۴-۷۵) چنین آمده است. «کتاب ربیع الشیعه که از دیرزمان تا عصر ما منسوب به سید بن طاووس بوده است، پس از مطابقت آن با «اعلام الوری» تألیف طبرسی، معلوم شد که از لحاظ مواد و ابواب و فصول و نظم، با مختصر کمبود و اضافاتی در مقدمه آن، عیناً همان «اعلام الوری» است.

این معنی آن هم با قداست نفس سید بن طاووس، باعث شگفتی جمعی از علمای بزرگ، امثال علامه مجلسی شده است.

دانشمند محقق سید محمد مهدی خراسان نجفی

نیات مقصود ما کافی است.

۳۹- در ص ۸۹ در شرح حال فخرالمحققین می نویسد: «انه فاز بدرجه الاجتهاد فی السنة العاشرة ن عمره الشریف». این سخن نیز قطعاً خطا است، ک: مقاله «مفاخر اسلام» از نگارنده که ان شاء... زودی منتشر خواهد شد. و نیز کتاب «مفاخر اسلام» ج ۳۰۸/۴-۳۱۱).

۴۰- در ص ۱۰۹ می نویسد: «خواجه نصیر طوسی، در اصل از جهرود ساوه بوده است.» گرچه برخی بزرگان نیز چنین مطلبی گفته اند، لی این امر مسلم نیست و دلیل قطعی بر آن وجود دارد.

رک: احوال و آثار خواجه طوسی (اثر مدرس رضوی) و مفاخر اسلام (ج ۸۸/۴).

۴۱- در ص ۱۰۹ در شرح حال سید مهنا می نویسد: «متوفای بعد از سال ۷۲۰».

این در حقیقت نادیده گرفتن حدود ۳۰ سال از عمر سید مهناست و به این می ماند که درباره شهید ثانی که متوفای ۹۶۶ است گفته شود: متوفای بعد از ۹۳۰.

باری کسانی که گفته اند: سید مهنا متوفای پس از ۷۲۰ است- مانند اعیان الشیعه (ج ۱۶۸/۱)- اجازه فخرالمحققین به او را لحاظ کرده اند، که در سال ۷۲۰ به او داده است (اجوبة المسائل المهنائیه ۱۷۳)- و از اینجا گفته اند: او در سال ۷۲۰ زنده بوده است.

هر چند در کتب تراجم شیعی تاریخ دقیق وفات او، دیده نشد، ولی قرائنی وجود دارد که از آن سال تقریبی وفات او را می توان به دست آورد که ذیلاً اشاره خواهد شد.

بنا به نقل مقدمه «اجوبة المسائل المهنائیه» (ص ۱۲) ابن حجر عسقلانی- متوفای ۸۵۲

### چند اشکال و ایراد عمده و اساسی

۴۳- یکی از ایرادات عمده‌ای که بر این کتاب وارد است آنکه، نویسنده در بخش دوم، یعنی قسمت معرفی کتابها، اکثر مطالب و اطلاعات مربوط به کتابها را عیناً از الذریعه اخذ کرده است، بدون اینکه حتی یک جا درپاورقی اشاره کند! و این امر براهل فن ب قدری روشن است که نیاز به مراجعه و ذکر نمونه ندارد. از کتابهای دیگر نیز مطالبی را عیناً اخذ کرده، بدون آنکه به مأخذ آن اشاره‌ای بنماید، از جمله در معرفی کتاب «منیه‌المريد».

۴۴- این کتاب به اصطلاح «نه جامع افراد است نه مانع اغیار»، بدین معنی که: الف- بسیاری شخصیتها و کتابهایی که در مکاسب نامی از آنان برده

مطلب پرداخته و می‌گوید: محدث نوری از یکی از استادانش نقل کرده که وی احتمال داده سیدبن طاووس به نسخه‌ای از اعلام الوری بدون مقدمه دست یافته و آن را با خط خود استنساخ نموده است. پس از وفات او چون آن را در میان کتب سید یافتند، به تصور اینکه از مؤلفات سید است، مقدمه‌ای به روش سید برای آن نوشتند و کتاب را به وی منسوب داشتند.

احتمال دیگر این است که علامه تهرانی از یکی از استادانش نقل کرده که گفته است: سیدبن طاووس کتاب اعلام‌الوری را بر مستعین خود قرائت می‌کرده و به روش خود در آغاز آن حمد و ثنای الهی نموده و درود بر پیغمبر و اهلبیت گفته و به ستایش از کتاب پرداخته و از جمله به زبان مادری خود یعنی عربی گفته است: این کتاب ربیع‌الشیعه (= بهار شیعه) است. و همین معنا موجب شده که کاتب، تمامی مطالب املائی سید را با ذکر القاب و تمجید از وی، در مقدمه کتاب که به تدریج یادداشت می‌کرده، وارد نموده است و بعد ناظران آن نسخه تصور کرده‌اند که از تألیفات سید است و نام آن هم «ربیع‌الشیعه» می‌باشد.

دلیل بر اینکه ربیع‌الشیعه کتاب مستقل و جزء تألیفات سیدبن طاووس نیست تا باعث تعجب ناظران گردد، این است که سید آن را در کتاب کشف‌المحجبه که سید بسیاری از تألیفات خود را در آن کتاب نام می‌برد- از آن یاد نکرده و در اجازات خود و سایر کتابهایش که از تألیفات خود نام برده، اصلاً از «ربیع‌الشیعه» سخن به میان نیاورده و آن را از تألیفات خویش ندانسته است.

بنابراین ربیع‌الشیعه، همان «اعلام‌الوری» طبرسی است و کتابی جداگانه نمی‌باشد و به هیچ وجه نباید آن را به سید منسوب داشت.



شده یا نامشان به مناسبتی به میان آمده و نویسنده معرفی نکرده است مانند: ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲- شرح کاشف الغطاء بر قواعد، ۳- شرح یا حاشیه فخرالدین بر ارشاد، ۴- حواشی شهید بر قواعد، ۵- معالم ابن قطان، ۶- کتاب بشری، تألیف احمد بن طاووس، ۷- حاشیه روضة جمال السدین خوانساری، ۸- شرح یا حاشیه روضه فاضل هندی، ۹- غیبت شیخ طوسی، ۱۰- حاشیه فقیه، اثر سلطان العلماء، ۱۱- شرح سید عمیدالدین بر قواعد علامه، ۱۲- صحیفه سجادیه، ۱۳- مهذب ابن براج، ۱۴- نهج البلاغه و...

۴۵- نکته دیگر اینکه، نویسنده، ذوالقرنین رانیز از اعلام مکاسب دانسته، شرح حال و ترجمه او را ذکر کرده است، با اینکه دیده نشده در مکاسب، نامی از آن به میان آمده باشد مگر در ضمن آیهای از قرآن که در این صورت نیز اشکال، وارد است، زیرا بسیاری از نامهای دیگر هم در ضمن آیات قرآن و روایات در مکاسب نقل شده، و نویسنده، آنها را ترجمه نکرده است. مانند: هاروت، ماروت، و نوح، در بحث حرمت سحر در ص ۳۴.

\*\*\*

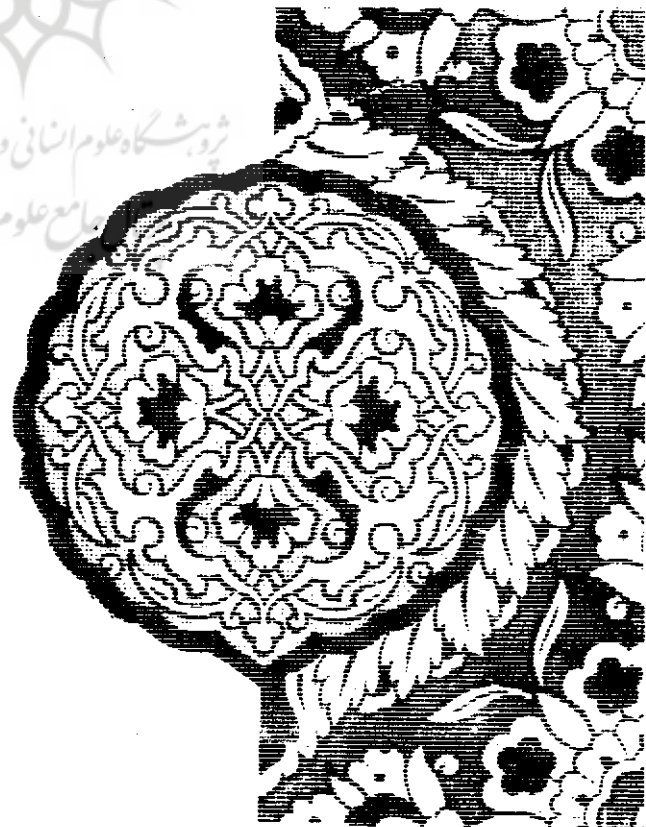
جز اینها، اشکالات جزئی دیگری نیز وجود دارد- از جمله: در صفحات: ۲۸، ۲۳، ۷۶، ۹۲، ۱۴۱ و ۱۵۰- که از بیم تطویل کلام از ذکر آنها صرف نظر می شود.

امیدواریم اهل فضل، در آنچه گفته آمد به دیدن تدقیق بنگرند و از سر انصاف قضاوت کنند.

\*\*\*

«تورات» و «انجیل» شیخ طوسی و  
«مصحف» اسکافی!؟

شده، در «اعلام المکاسب» نیامده، و بالعکس.  
ب- بسیاری از کسانی که شرح حالشان ذکر شده، یا کتابهایی که معرفی گردیده است در مکاسب مذکور نیست. (۲۶) اینک به چند نمونه اشاره می شود:  
۱- علمائی که نامشان در مکاسب آمده و یا از کتابشان مطلبی نقل شده ولی در «اعلام المکاسب» شرح احوالشان ذکر نشده، مانند: ۱- مجلسی اول، ۲- سید محمد مجاهد صاحب تفسیر مناها، ۳- فیروز آبادی صاحب قاموس، ۴- صاحب مدارک، ۵- عیاشی صاحب تفسیر معروف ۶- علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر معروف، ۷- ازهری، لغوی مشهور، ۸- فیومی صاحب مصباح المنیر و...  
۲- کتابهایی که در مکاسب از آنها مطالبی نقل



شاید همه مطالب آن به اندازه دو ستون یک صفحه روزنامه نشود، در ۲۳ صفحه در باره مکاسب با نام «اعلام المكاسب فی بیان الكتب المذكوره» (۲۷) منتشر شد.

این جزوه اساساً با کتاب مورد نقد قابل قیاس نیست و به قدری سست و مملو از اشتباه است که اگر کسی بخواهد بر آن نقد بنویسد، باید اصل را بر اشتباه بودن مطالب بگذارد و موارد صحیح آن را نشان دهد نه بالعکس، زیرا در این صورت «تخصیص اکثر» لازم می‌آید! و معقول نیست ولی به مناسبت بحثی که از کتاب به میان آمد برای اینکه سخن ما ادعای بی‌دلیل نباشد، مواردی چند از اغلاط آن بعنوان «مشت نمونه خروار» ذکر می‌شود تا بدانید که:

ما كثرة الشعرا الاعلة  
مشتقة من قلقة النقاد

۱- نویسنده در ص ۵ و ۷، دو کتاب آسمانی «تورات» و «انجیل» را به شیخ طوسی نسبت داده‌اند که واقعاً عجیب و از هر عوامی نیز بعید است، تا چه رسد به اهل علم، با این حال در مقدمه نوشته‌اند:

«...ولذا جزوهای ترتیب داده‌ام به صورت الفبائی تا [مورد] استفادهٔ فضلا و طلاب قرار بگیرد.»!

۲- اما اینکه چطور مصحف را به اسکافی نسبت داده است! بارها گفت که شیخ (ره) در مکاسب (ص ۱۵۸، س ۲۰) دربارهٔ عدم صحت فروش و نقل عبد مسلم به کافر، می‌نویسد: «مسأله: یشترط فیمن ینقل الیه العبد المسلم... و ان یکون مسلماً... و سیاتی عبارة الاسکافی فی المصحف.» و در دو صفحه بعد، یعنی ص ۱۶۰ می‌نویسد: «مسأله: المشهور عدم جواز نقل المصحف الی الکافر... و عن الاسکافی انه

قال: ولا اختار ان یرهن الکافر مصحفا...» مراد شیخ از «سیاتی عبارة الاسکافی فی المصحف» این است که سخن مرحوم اسکافی دربارهٔ نقل مصحف (یعنی قرآن) به کافر در آینده می‌آید، و منظور همان جه‌نم‌ای است که در دو صفحه بعد فرموده: «... و عن الاسکافی انه قال...»

نویسنده کتابچه، عبارت سیاتی عبارة الاسکافی فی المصحف، را نفهمیده و پنداشته «مصحف» تا اسکافی است و اصلاً درک نکرده که مصحف یا قرآن مجید، و بحث دربارهٔ نقل قرآن به کافر است آن وقت تازه، به نوشتن (اعلام المكاسب) هم دست یازیده است!

۳- در ص ۲۱، کتابی به نام «مقرب النهایه» به اصطلاح معرفی کرده است، در صورتی که اسکافی مقرب النهایه نام کتاب نیست و نویسنده اصلاً عبد مکاسب را نفهمیده و از آن غلط برداشت کرده است توضیح اینکه: در مکاسب ص ۱۵۹، در همان مسابقه سابق الذکر می‌خوانیم: «... ففی السجرات مطلقاً كما يظهر من التذكرة و مقرب النهایه بل ظن المحکی عن الخلاف...» و مراد از مقرب النهایه آن است که (جواز) در کتاب نهاییه قریب دانسته شد آقا! پنداشته‌اند نام کتابی است!

۴- مرحوم بحر العلوم کتابی دارد به نام «مصابیح» که شیخ بارها از آن مطالبی نقل کرده جمله در بحث «اخذ اجرت بر واجبات» در (ص ۳ س ۹) می‌نویسد: «... اختار علامة الطباطبائی مصابیح ما اختاره فخرالدین من التفصیل.» و ضمناً بحر العلوم (بزمی) گردد، ولی نگارنده جزوه پندار است که «مصابیح» روی هم رفته نام کتاب اسکافی یکی از اعلام مکاسب را کتاب «مصابیح» دانده است.

من از مفصل این نکته مجملی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

در خاتمه از برادر ارجمند، دوست فاضل جناب

آقای سید محمد شادان



## ناری فرموده، اطلاعاتشان را در اختیار ما شتند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنیم.



- ۱۶- «اعیان الشیعه»، سید محسن امین عاملی، ده جلد + فهرست، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۷- «قصص العلماء»، میرزا محمد تنکابنی، علمیه اسلامیة، تهران.
- ۱۸- «مفاخر اسلام»، علی دوانی، پیش از ۴ جلد، جلد سوم: امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۹- «جواهر الکلام»، محمد حسن نجفی، ۴۳ جلد، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۰ ق.
- ۲۰- «طبرسی و مجمع البیان»، حسین کریمان، ۲ جلد، چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۱ ش.
- ۲۱- «کتاب الرجال»، حسن بن علی بن داود حلی، به تصحیح و تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم، منشورات الرضی، قم. (افست از روی چاپ نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۹۲/۱۹۷۲)
- ۲۲- «مفاخر اسلام»، علی دوانی، ۴ جلد، چاپ اول، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۳- «بحار الانوار» ج ۶۲/۱۰۷.
- ۲۴- برخی از نسخ، در اینجا هم اشتباهاً «کفایه الفخر» به جای «کتابه الفخر» نوشته‌اند.
- ۲۵- برای آگاهی از چگونگیهای «مجمّل» رک: «مقائیس اللغه»، (ابن فارس، ۶ جزء، در ۳ مجلد، چاپ دوم، مصر، ۱۳۸۹/۱۹۶۹)، مقدمه جلد اول. و نیز: الذریعه ج ۵۲/۱۲۰.
- ۲۶- البته باید توجه داشت که نویسنده تنها در صدد اعلام مکاسب محرمة و بیع و خیارات را بنویسد، نه اعلام رساله‌هایی که در آخر مکاسب چاپ شده است، والا با در نظر گرفتن آن رسائل، اشکال پیش از اینها وارد است.
- ۲۷- مشخصات این جزوه چنین است: مؤلف؟: مهدی احدی، ناشر: انتشارات سیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴، قطع جیبی، ۲۳ صفحه.



- ۱- البته کتاب «مفتاح الکرامه» و احیاناً «جواهر» و برخی کتابهای برای شیخ منبع خوبی برای بدست آوردن اقوال فقها بودماند.
- ۲- بسیار اتفاق می‌افتاد که برخی از استادان، در معرفی کتابها و سینه‌ها دچار اشتباه می‌شدند، مثلاً یکی از اساتید پرکار و با سابقه در سن «مکاسب»، مکرراً کتاب شرح قواعد کاشف‌الغطاء را همان «غافلغطاء» معرفی می‌کرد، و می‌پنداشت که همان است، با اینکه دیگری است غیر از کشف‌الغطاء، و هنوز چاپ نشده و خطی است.
- ۳- «حوزه» ش ۱۳/۱۷۵، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی و علمیه قم، با اندک تغییری در عبارات.
- ۴- متن کتاب به زبان عربی است و در این مقال نوعاً ترجمه پارسی پیش ذکر شده است.
- ۵- «بحار الانوار»، علامه مجلسی (ره)، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳، ص ۱۴۴-۱۴۵.
- ۶- «مکاسب»، خط طاهر خوشنویس، تبریز (۱۳۷۵)، ص ۲۱۷.
- ۷- «مفتاح الکرامه» فی شرح قواعد العلماء، مرحوم سید محمد جواد ی، ده جلد، مؤسسه آل‌البیت للطباعة و النشر، قم.
- ۸- «کفایه الاحکام»، محقق سبزواری، مرکز نشر، اصفهان، بازار سه صدر، مهدوی.
- ۹- «ایصال الطالب»، آیات الله سید محمد شیرازی، منشورات الاحلی، ن.
- ۱۰- رک: مقاله «بعثی پیرامون تقسیم حدیث»، چاپ شده در مجله «یشمهای نو» ش ۳، چاپ قم، ص ۵۹-۷۳.
- ۱۱- رک: مقاله «فهرست منتجب‌الدین» چاپ شده در «بیادنامه» و امینی مجموعه مقالات تحقیقی، به اهتمام سید جعفر شهیدی و بدرضا حکیمی، مؤسسه انجام کتاب، تهران، ۱۳۶۱/۱۴۰۳، ص ۷۳-۷۴.
- ۱۲- «هدایه الطالب الی اسرار المکاسب»، (مرحوم حاج میرزا فتح بدی تبریزی، خط: طاهر خوشنویس، تبریز، (۱۳۷۵) ۲۵۲-لازم. کر است که شیخ (ره) در شروط مستعاقدين دو مرتبه از «مقابس» لیبی نقل می‌کند، ابتدا در ص ۱۱۶ «مکاسب» و توضیحی به ماذکره بالمحققین من تلامذته وهوانه... و مورد دوم ص ۱۱۷: «واعلم انه بعض المحققین ممن عاصروه کلاماً فی هذا المقام...» و مرحوم بدی (ره) در مورد اول فرموده، مراد صاحب «مقابس» است، و اینکه وده: «ذکره فی المقابیس فی ثالث شروط المتعاقدين» اشتباه است، این مطلب در مقابیس در شرط اول آمده است (مقابس/۱۱۳) و مطلبی شیخ از مقابیس نقل کرده و در آن کتاب، در شرط سوم آمده است (پس/۱۱۵) مورد دوم است، که در این مورد مرحوم شهیدی اشاراتی براد از «بعض المحققین» نکرده‌اند، بنابراین نویسنده اعلام المکاسب پن صفحه، دچار اشتباه دیگری نیز شده‌اند.
- ۱۳- «سفینه البحار» (محدث قمی (ره)، ۲ جلد، کتابخانه سنائی) ۲۹۶/۱، ماده حلب.
- ۱۴- «روض الجنان فی شرح ارشاد الادهان»، شهید ثانی، مؤسسه آل ت، قم.
- ۱۵- «روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات»، میرزا محمد باقر انصاری، ۸ جلد، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱.